

بسم الله الرحمن الرحيم

فوتبال و استعمار به روایت کتاب فوتبال علیه دشمن

آشنایی ام با این کتاب مرهون امانت یک دوست خوب بود. اما پس از مطالعه بخش‌های ابتدایی آن دانستم که کتاب می‌تواند مورد استفاده در فهم تاریخ معاصر فوتبال و ورزش جهانی داشته باشد.

کتاب فوتبال علیه دشمن در سال ۱۹۹۳م توسط یک جوان ۲۵ ساله نوشته شده است. او یک یهودی از خانواده انگلیسی است که متولد اوگاندا است و دوران نوجوانی خود را در هلند بوده است. سایمون کوپر نویسنده کتاب در دانشگاه آکسفورد تاریخ خوانده است و نویسنده بخش تحلیلی روزنامه‌ها و مجلات انگلیسی بوده است. او یک روزنامه‌نگار یهودی (بخوانید صهیونیست) است که قائل به برتری نژادی و استعماری اروپا بر جهان است و در جای جای کتاب این نگاه خود را آورده است. که در ادامه بخش‌هایی از آن خواهد آمد.

از سوی دیگر این کتاب در سال ۱۳۸۸ توسط عادل فردوسی پور به زبان فارسی ترجمه شده است. مترجم کتاب کارشناس ارشد مهندسی صنایع از دانشگاه صنعتی شریف است و در سن ۳۵ سالگی این کتاب را با حداکثر وفاداری به متن و البته با حذف اندک ترجمه کرده است. از دانش تاریخی مترجم اطلاع خاصی ندارم اما شیفتگی او نسبت به فوتبال و هیجان او در روایت فوتبال زبان‌زد خاص و عام است.

این متن را باید در چارچوب پسا استعماری مورد نقد و تحلیل قرار داد. در این متن فوتبال در خدمت سیاست استعمار، دموکراسی غربی، گلوبالیسم، صهیونیسم و برتری نژادی قرار گرفته است.

پرسش محوری این کتاب رابطه فوتبال با سیاست است. کوپر این کتاب را به عنوان یک گزارش کار از نقش فوتبال در حمله علیه چپ و گسترش لیبرالیسم اروپایی در جهان به نگارش درآورده است. خط سیر کتاب روایت‌های جذاب فوتبال در گفت‌وگو و سفر و مصاحبه و تحلیل سیاسی است. از قلب اروپا تا آمریکای لاتین، آفریقا و خاورمیانه.

فوتبال و سیاست

فوتبال سیاسی است؟ نویسنده در چند فصل به استفاده از فوتبال در جنگ سرد پرداخته است. از آلمان شرقی و غربی گرفته تا استونی و آرژانتین و ... خاورمیانه هم می‌رساند. او خود چنین می‌نویسد: «هر جا می‌رفتم بهم می‌گفتند: فوتبال و سیاست! جای مناسبی را برای تحقیق انتخاب کرده‌ای.» فوتبال. از آن چه فکر می‌کردم اهمیت بیشتری داشت. باشگاه فوتبالی را پیدا کردم که مواد هسته‌ای و طلا صادر می‌کند و باشگاه دیگری که خودش دانشگاه تأسیس کرده است. موسولینی و فرانکو اهمیت این بازی را درک کردند و جان میجر، نلسون ماندلا و پل بیا رئیس جمهور کامرون هم همین طور.» (فوتبال علیه دشمن، ص ۲۴)

« اگر کسی را می‌شناسید که می‌گوید فوتبال و سیاست ربطی به هم ندارند او را با کلاب‌فلاپش آشنا کنید. مردی عظیم‌الجثه با موها بلوند که به دلیل هواداری تیم‌های دیگر از آلمان شرقی اخراج شد.» (ص ۵۱).

چرا می‌گویم این کتاب روایتی از نقش فوتبال در نفوذ و فروپاشی شوروی است. چند نمونه به نظر می‌تواند نشان‌گر این موضوع باشد. به نظر شما آشنایی این نویسنده با یک فرد فعال در زمینه مخالفت با بلوک شرق و فعال در فوتبال علیه کمونیسم اتفاقی و عادی بوده است؟ همین شخصیت که نویسنده از او نقل می‌کند می‌گوید: «دلخوشی واقعی ما موفقیت آلمان غربی بود. آنها همیشه تیم‌های شرقی را شکست می‌دادند و این برای ما خیلی معنا داشت.» الگوی پیروزی و برتری غرب در فوتبال آیا بر ساخت پیشرفت و پیروزی تمدنی نشده است؟

روایت فساد و فقر و مشکلات بلوک شرق آیا یک اتفاق است یا یک برنامه تبلیغاتی علیه جریان چپ در جهان «سال‌های اخیر استالین میلیون‌ها و هموطنش را کشته، برنامه‌های پنج ساله او به هیچ وجه اجرا نشده، تمام کمک‌های غرب ناپدید شده و بعداً در فروشگاه‌ها آثارش پیدا شده است...» (ص ۸۰) اشتباه نشود. بنده مدافع کمونیسم نیستم. اما اجازه بدهید به روایت یک جانبه لیبرالیسم نیز قانع نشوم.

شخصیت نویسنده که خود در این اثر توصیف کرده است چگونه است؟

نویسنده یهودی است. او این گونه می‌نویسد: «فریس ماناس و برادرزنش یهودی بودند و خیلی سریع متوجه شدند که من هم مثل آنها هستم.» (ص ۶۸) با توجه به حجم بالای دسترسی، دیدارهای خاص و روایت‌های امنیتی او از همکاران سازمان‌های اطلاعاتی اروپا و مخصوصاً انگلستان به نظر می‌رسد او یک خبرنگار عادی نیست و ارتباط بسیار نزدیکی با سازمان‌ها و دستگاه‌های اطلاعاتی داشته است. شاید شرکت او در دانشکده هاروارد پس از تحصیل در آکسفورد نیز نشانه‌ای بر این مطلب باشد. همان طور که به راحتی بدون نام آوردن از ماموران اطلاعاتی نقل قول‌های جالب و مهمی نیز آورده است. اگر چه برای ما خیلی تفاوت ندارد. شاید با آنها هم همکاری داشته باشد. نویسنده بر نوشیدن الکل به صورت جدی تاکید دارد و این نشانه خوبی نیست. امیدوارم که مانند پل گاسکوین انگلیسی که یادی کرده از سلامت خارج نشده باشد.

روایت گفت‌وگوهای خاص و صمیمی

در آخرین دقایق حضورم کنار رومن رئیس روابط بین‌المللی تیم دینامو کیف بودم. او زبان انگلیسی را خوب می‌دانست. گفت از آکسفورد مدرک دارم. من هم مدرک مشابهی داشتم و با هم صمیمی شدیم. جالب‌ترین رازهای باشگاه را برایم گفت: قرار بود فردای آن روز برای تجارت راهی برلین شود او گفت: دینامو مجوز صدور قطعات موشک‌های هسته‌ای، سالانه دو تن طلا و فلزاتی همچون پلاتینیوم را در اختیار دارد.» از من خواست اشاره‌ای به طلا نکنم. من قول دادم که این کار را نکنم. در طول نگارش کتاب در بیشتر اوقات به این گونه قول‌هایم عمل کردم اما در این مورد رعایت نکردم. (صص ۱۰۸ و ۱۱۶)

فصل دوازدهم و روایت او از آفریقا

نویسنده متولد اوگاندا بوده است. اما یک اروپایی استعمارگر قاعدتا بوده است و نه یک بومی سیاه و رنج کشیده و مستضعف. جا داشت مترجم از خود درباره تاریخ سیاه چندصدساله استعمار در قاره آفریقا می پرسید و هر آن چه این راوی از پلیدی و ضعف و بدبختی آفریقایی ها می گفت در نسبت با استعمار فهم می شد. اگر هم دانش لازم را نداریم از اهل آن باید پرسید. نویسنده از تاریخ استعمار در قرن نوزدهم در آفریقا هیچ چیز نگفته و چرا باید بگوید. اما تا توانسته صریح و ضمنی به تمسخر این آفریقایی ها پرداخته است. مترجم کتاب چه بخواند و چه نخواهد در این راستا خود را با جرائم و جنایات استعمار اروپایی شریک کرده است. در دوران جدید استعمار برده داری از آفریقایی ها یک پرده از این تاریخ است. کار به جایی رسید که کل قاره آفریقا در قرن نوزدهم در اختیار کشورهای اروپایی درآمده بود و با انواع خشونت این کشورها را اداره می کردند. تاریخ جنایات فرانسه در الجزایر، جنایات بلژیک در کنگو، جنایات انگلستان در مصر، سودان، تانزانیا و آفریقای جنوبی دیگر آن چنان مشهور است که بی اطلاعی از آن عجیب است.

قسمت جالب اما تلخ ماجرا این است که نویسنده برای استدلال درباره برابری آفریقایی ها با اروپایی ها در مهارت فوتبال استدلال می آورد. «گراهام تیلور سرمربی انگلستان در سال ۱۹۹۲ م در روزنامه ایندپندنت آن ساندی گفت: «اگر آفریقایی ها بتوانند سازمان تیم شان را در زمین حفظ کنند به لحاظ استعداد ذاتی، قدرت بدنی، انعطاف پذیری و روش بازی حتی می توانند برتر از ما هم باشند.» (ص ۱۹۲) یعنی آن قدر این استعمارگران گفتند ما نژاد برتر هستیم که تصور کردند فوتبال که ورزش ساخت اروپا است هم توانایی برتر می خواهد و ورزش برتر است و دیگران نمی توانند بازی کنند و برای تساوی انسان در توانایی بازی فوتبال باید استدلال هم بیاورند... در ادامه گفته هنوز برای اینها جادو مهم هست و از این داستان ها دارند. (صص ۱۹۰ تا ۱۹۴)

یک نمونه از کشورسازی غربی و اروپایی در آفریقا

خیلی «هماهنگ» باید باشی که از کشور بوتسوانا بگویی و به این زیبایی از دزدی مدرن و استعمار نوین توسط انگلیس این چنین بنویسی: «این مستعمره سابق انگلیس با تنها ۱/۳ میلیون جمعیت ۲۶ درصد وعده های الماس جهان را در اختیار دارد و یکی از دموکراسی های باثبات آفریقا به حساب می آید. اما تیم ملی بوتسوانا بلر لقب راه راه پوشان یکی از ضعیفترین تیم های ملی آفریقا است و همین چندی پیش برابر ساحل عاج در رقابتهای مقدماتی جام جهانی شش صفر شکست خورد.» (ص ۱۹۴) نه سخنی از چرایی شکل گیری چنین کشوری با مساحت کوچک و جمعیت کم در کنار کشورهای اصیل بگویی و اشاره ای به ساخت استعماری برای غارت داشته باشی و نه از وضعیت فعلی اقتصاد آن و دیگر نکات مهم استعماری. تحلیل جالب و مهم نویسنده درباره آفریقا این است که فقط کشورهای ثروتمند و باثبات نمایش خوبی در جام جهانی داشته اند.

از جام جهانی ۱۹۷۰ تا ۱۹۹۴ م هفت کشور آفریقایی مراکش، زئیر، تونس، الجزایر، مصر، کامرون و نیجریه در این بازی ها حاضر بوده اند. از این جمع فقط زئیر فقیر بوده است که ضعیف نیز ظاهر شده است. کشورهای ثروتمندتر موفقیت بیشتری داشته اند. (ص ۱۹۸)

روی دیگر هم روایت‌های طنز مانند اما واقعی از آفریقا است. این که گاه تیم فوتبال با هواپیماهای نظامی بازیکنان جابه‌جا می‌شوند. برخی اوقات تیم کشورها به دلیل مشکلات مالی نمی‌توانند در مسابقه حاضر شوند. مسئول تدارکات نیجریه فراموش کرده بود برای بازی خانگی تیم خود در برابر بورکینافاسو شورت ورزشی بیاورد و تلاش مسئولان برای یافتن شورت یدک هم جواب نداد و در نهایت مجبور شدند شلوارهایی ورزشی بازیکنان را با قیچی از زانو کوتاه کنند. با همین لباس نیجریه ۷ بر ۱ حریفش را شکست داد. ولی خبرهای مربوط به این بازی به سراسر جهان مخابره شد و کل اعضای فدراسیون فوتبال نیجریه برکنار شدند. (صص ۱۹۹ و ۲۰۰)

استعمار به روایت استعمارگران

نویسنده به صورت ضمنی اشاره می‌کند که بازی فوتبال در جوامع مستعمره گسترش یافته است. «کامرون مستعمره انگلستان نبود ولی یک عکاس سیرالئون به نام ژرژ گونث در دهه ۱۹۲۰م فوتبال را به کامرون آورد. او بعد از پایان کارش در خیابان‌ها فوتبال بازی می‌کرد.» (ص ۲۰۵)

او در ادامه به تفاوت ضمنی نوع استعمار فرانسه و انگلیسی نیز می‌پردازد: «مناطق مرزی درگیری استعمارگران بیش از دویست قومیت مختلف در کامرون وجود دارد. کتابچه‌ی توریستی کامرون این کشور را گنجینه‌ای از فرهنگها معرفی می‌کند. ولی معمولاً کل آنها در دو گروه جای می‌گیرند. گروه‌هایی که زبان دومشان فرانسه و گروه‌هایی که زبان دومشان انگلیسی است. تمام انگلیسی‌زبان‌ها در غرب زندگی می‌کنند و فرانسوی‌ها در شرق ساکن هستند.» (ص ۲۱۰)

«هر مستعمره فرانسه به این بخشی از فرانسه بود و هدف فرانسوی‌ها این بود که آفریقایی‌ها را از راه آموزش به یک فرانسوی تبدیل کنند. مستعمره‌های انگلیسی نژادپرست بودند و آفریقایی‌ها از همان ابتدا به رفتارهای نژادپرستانه عادت می‌کردند. آن‌کووی یکی از کامرونی‌های انگلیسی‌زبان است. او می‌گوید: من را در نظر بگیرید. شش سال در سوئیس درس خواندم. می‌دانستم نژادپرستی وجود دارد ولی خودم را با آن وفق دادم.» نیل لامپتی یکی از بازیکنان غنایی می‌گوید: «شما می‌توانید روی من ادرار کنید. می‌توانید به بدن من گند بزنید ولی من توجهی نمی‌کنم.» (ص ۲۲۰)

تلاش‌های استعمارگری

زحمات استعمارگر برای پیشبرد اهداف خود نباید نادیده گرفته شود. نویسنده‌هایی که مانند کوپر زحمت مسافرت را می‌کشند و مردم‌نگاری می‌کنند. «هر مطلبی که درباره فوتبال آفریقا می‌خوانید احتمالاً نویسنده‌اش مارک بوده است. او به سراسر آفریقا سفر می‌کند و نشریه استار ژوهانسبورگ، بی‌بی‌سی، ورلڈ ساکر، فرانس فوتبال، دیلی تلگراف و لاستامپا فقط نمونه‌ای از نشریاتی است که او برایشان مطلب می‌نویسد. برای مثال اگر بازی نیمه‌نهایی جام در بروندی برگزار شود. مارک به محل مسابقه پرواز می‌کند. یک هفته آنجا می‌ماند و ده‌ها مقاله‌اش را می‌فروشد. به گفته‌ای خودش روزی چهار مقاله می‌نویسد.» (ص ۲۳۹)

روایت آمریکا و فوتبال

معروف است که انگلیسی‌ها نسبت به آمریکایی‌ها یک حس رقابت و شاید حسادت دارند. این را می‌توان در برخی از اظهارات نویسنده نیز دید. وقتی مهاجران اروپایی وارد آمریکا شدند بچه‌هایشان در خیابان‌ها به خاطر لهجه‌ی بامزه، لباس‌ها و والدینشان مسخره می‌شدند. آخرین کاری که این بچه‌ها می‌کردند یک بازی مسخره اروپایی بود که باز هم مورد آزار و اذیت آمریکایی‌ها قرار می‌گرفتند. بنا بر این سراغ بیسبال رفتند. به همین دلیل است که آمریکایی‌ها فوتبال بازی نمی‌کنند» (ص ۲۷۸)

او در ادامه چنین می‌گوید: «ستون نویس روزنامه بوستون هرالد اولین کسی بود که از منظر خاص خود به جام جهانی توجه کرده بود. او ضمن انکار فستیوال فوتبال و ثروت بادآورده اقتصادی نوشت: جام جهانی نوعی کلاه برداری است که تمام بیگانه‌ای غیرقانونی را به ورزشگاه بکشانی و چپاول شان کنی. در ورزشگاه کولیزوم بین حدود سی هزار هوادار السالوادوری نشستیم. اگر برگزار کنندگان این بازی تعداد تماشاگران را فقط پانزده هزار نفر عنوان کردند. دلیلش این بود که باید بخشی از درآمد بلیت فروشی را به صاحبان ورزشگاه می‌پرداختند. (ص ۲۷۵)

ابعاد رسانه‌ای فوتبال در آمریکا

«بوراک میلویتینوویچ سرمربی تیم ملی آمریکا بعدا به من گفت: «برای من کار کردن در این جا بسیار راحت‌تر است. این جا روزنامه را که باز کنی هیچ خبری درباره فوتبال نمی‌بینی. اما در مکزیک هر روز چیزی پیدا می‌کنید...» میلویتینوویچ اهل صربستان است که بعد از دو دهه حضور در آمریکای لاتین راهی آمریکا شده بود.» (ص ۲۷۶) لیگ شمال آمریکا به خاطر حضور ستارگان پا به سن گذاشته اروپایی که در پایان دوران فوتبالی‌شان بودند جمعیت را به ورزشگاه‌ها می‌کشاندند. جیانی ریورا این لیگ را گورستان فیل‌ها لقب داده بود. اما چه فیل‌هایی. در ۱۹۸۱ م در مسابقه ارث کوئیک و کاسموس نیویورک بازیکنانی مثل فرانکس بکن‌باور، یوهان نیسکنس و بست حضور داشتند. (ص ۲۷۹)

فوتبال ورزش زنان آمریکایی

آمریکایی‌ها هرگز متوجه نشدند فوتبال ورزش آقایان است. در انگلیس و هلند که بزرگ می‌شدم هیچ وقت تصور نمی‌کردم دختران هم بتوانند فوتبال بازی کنند. اما در استانفورد آنها هم بازی می‌کردند. در زمین مدرسه‌مان در طول سال بازی می‌کردیم. در آمریکا دختران چهار ساله هم لیگ مخصوص خودشان را دارند و تقریباً نیمی از بازیکنان فوتبال آمریکا زنان هستند. (ص ۲۸۱)

تقریباً همه بازیکنان آمریکا در جام جهانی ۱۹۵۰ م اهل سنت لوئیس میسوری بودند. سنت لوئیس نشانه‌هایی از فرهنگ فوتبالی داشت. اما دلیل اصلی عدم توازن فوتبالی در آمریکا این بود که فدراسیون فوتبال کشور در این شهر بود و آن قدر فقیر بود که توان استعدادیابی را در سراسر کشور نداشت. (ص ۲۸۳)

با وینالدا بازیکن تیم ملی آمریکا و باشگاه ساربروکن آلمان مصاحبه کردیم. او به خاطر فشار والدین هلندی خود به فوتبال روی کرده بود. او در دیدار برابر با چک در جام جهانی ۱۹۹۰ م از زمین اخراج شد و میلویتینوویچ آشکارا به او گفت: «تو به نظم و انضباط احتیاج داری و بهترین جایی که می‌توانید نظم را یادگیری آلمان است.» خبرنگار اسپورت ایلوستریتد از او پرسید که چرا فوتبال آمریکا پیشرفت زیادی

نداشته است. جواب داد: «باید این سوال را از مسئولان اجرایی فدراسیون فوتبال آمریکا پرسید. آنها هر وقت برای پخش تلویزیونی بازی‌های فوتبال قیمتی پیشنهاد می‌دادند در رقابت با بیسبال، فوتبال آمریکایی یا تنیس کم می‌آوردند. دوست دارم آن ورزش‌ها را ورزش‌های هات‌داگی بنامم. یعنی هواداران راحت می‌نشینند و هات‌داگ می‌خورند. سال گذشته فوتبال در آمریکا قربانی رشد والیبال ساحلی شد» (ص ۲۹۱ و ۲۹۲)

آرژانتین قهرمان

در این فصل نویسنده به صورت جدی به آرژانتین و مسائل سیاسی آن پرداخته است و اما از دیدگاه یک انگلیسی و یهودی متعهد به موضوعات سیاسی مربوط به آرژانتین پرداخته است او در ابتدا از ارتش و کودتا و ظلم و ستم به مردم می‌نویسد که البته این روایت اشتباه نیست. اما هیچ توضیح خاصی درباره اشغال جزایر آرژانتین موسوم به مالویناس یا فالکلند توسط انگلیسی‌ها در طول حدود به دوپست سال نکرده است. یا این که نفوذ جدی یهودی‌ها در آرژانتین و قدرت پنهان آنها اصلاً مورد اشاره و توجه قرار نگرفته است. البته که نویسنده در این زمینه‌ها دانش خاصی احتمالاً نداشته است. اما می‌توانست با پژوهشی ابتدایی در پاورقی توضیحی مناسب بدهد یا این که از یک استاد یا دست‌کم پژوهشگر تاریخ و علوم سیاسی در این زمینه مشورت و کمک بگیرد. اما روایت او چه بوده است؟

«فیفا در اوایل دهه هفتاد میلادی میزبانی جام جهانی را به آرژانتین اعطا کرده بود و در سال ۱۹۷۶م ارتش آرژانتین با کودتا قدرت را در دست گرفته بود. در آرژانتین کودتای موفق عادی بود. خود آرژانتینی‌ها موقع گذراندن دوران سربازی به شوخی می‌گویند: «نگاه کنید دارند رئیس جمهورهای آینده را آموزش می‌دهند.» اما گروه جدید ژنرال‌ها اصلاً خلق و خوی خوشی نداشتند. آنها برای برگزاری جام جهانی هیئت ویژه‌ای تشکیل دادند. ولی رئیس کمیته در مسیر حضور در اولین کنفرانس مطبوعاتی‌اش با گلوله‌ای کشته شد. سپس ژنرال‌ها «جنگ کثیفی» علیه مردم کشورشان راه انداختند. یازده هزار آشوبگر (واژه‌ای که ارتشی‌ها آن را به طور گسترده جا انداختند) ناپدید شدند. در اردوگاه‌ها نگه داشته شدند و مخفیانه به قتل رسیدند.... آرژانتین در سال ۱۹۸۳م مجدداً کشوری دموکرات شد ولی تا امروز هر پنجشنبه مادران و مادر بزرگان گمشدگان در میدان پلاتزا دی مایو در بوینس آیرس تظاهرات می‌کنند. آنها خواهان مشخص شدن واقعیت اصلی این جنایت‌ها و مجازات ژنرال‌ها هستند (صص ۳۰۲ و ۳۰۳)

«ژنرال‌ها جام جهانی را میزبانی کردند تا مردم کشورشان و جهانیان را تحت تأثیر قرار دهند. جام جهانی هزاران خبرنگار را به کشوری آورد که حتی کودتاهای پرتعدادش هم به ندرت بیش از چند پاراگراف در خارج بازتاب داشت. ژنرال مربوط گفت: اگر قرار بود تصویری که جهانیان نسبت به آرژانتین داشتند تصحیح شود جام جهانی تنها رویدادی است که شیوه زندگی واقعی آرژانتینی‌ها را نشان می‌دهد. ژنرال‌های شرکتی نیویورکی را برای انجام کارهای روابط عمومی انتخاب کردند و به کشورشان رنگ و لعاب دادند. چه طور بیاید آرژانتین را ثروتمند جلوه دهند؟ باید زاغه‌ها را از بین می‌بردند. بنا بر این بولدورزها را به مناطق زاغه‌نشین فرستادند و ساکنانش را به استان‌هایی که شانس میزبانی جام جهانی را نداشتند یا به صحرای کاتامارکا فرستادند. در جاده اصلی روزاریو ژنرال‌ها دیواری ساختند و رویش را به شکل نمای منازل زیبا نقاشی کردند تا زاغه‌ها را از دید خارجی‌های رهگذر پنهان کنند. (ص ۳۰۶)

روایت یکسویه از آرژانتین و این که «کثیف» هستند برای کسانی که قضاوت کردن را نفی می‌کنند جالب است. گویا تنها استعمار است که حق روایت دیگران را دارد و همگی باید خاموش و ساکت باشند. یا این که همه نقد بشوند غیر از خودشان. همان تبعیض و روحیه برتری‌جویانه و استکباری... «به طور کلی جام جهانی کودتایی برای ژنرالها نبود بلکه بیشتر کمک کرد تا بقیه جهانیان دریابند که این‌ها چه نظامی‌های کثیفی هستند.» (ص ۳۰۸) یکی از تماشاگران مسن به ما اشاره کرد و فریاد زد: «شما در ۱۸۹۳ م به ما فوتبال را یاد دادید!» منظورش بریتانیا بود. البته این حقیقت را همه جهانیان می‌دانند ولی آرژانتینی‌ها بهتر از بقیه می‌دانند سال‌ها آرژانتینی‌ها مثل یک مستعمره سابق بریتانیا به نظر می‌رسید. نوع اسپانیایی زبان استرالیا یا هند. وقتی آرژانتین اولین بار در سال ۱۹۵۳ م انگلیس را ۳ بر ۱ شکست داد یک سیاست‌مدار فریاد زد: «ما راه‌آهن را ملی کرده بودیم و حالا فوتبال را ملی کردیم!» سال‌ها قبل از ماجرای فالکلند هم انگلیس کشوری بود که آرژانتینی‌ها بیش از هر کشور دیگری آرزوی شکست دادنش را داشتند. (ص ۳۱۹)

این که یک کشور تیم فوتبال بزرگی داشته باشد چه قدر اهمیت دارد؟ «به خاطر بالا رفتن روحیه مردم بسیار مهم بود. فقط درباره آرژانتین صحبت نمی‌کنم. به خصوص در کشورهای آفریقایی که عموماً فرهنگ بالایی ندارند. هم چنین وضعیتی وجود دارد» به گفته ژنرال انگیزه اشاره کردم که گفته بود: «آرژانتین به خاطر کیفیت بالای گوشه‌نش، فوتبال، خواننده معروفش کارلوس گاردل و راننده‌های فرمول یکش در جهان شناخته می‌شود. ولی به خصوص به خاطر چوگان و فوتبال مطرح است.» اما سانچز با عصبانیت پاسخ داد: «ما آرژانتینی‌ها قبول نداریم که فقط به خاطر فوتبال مطرح هستیم. آرژانتین ارزشهای خاص خودش را دارد و فقط فوتبال آن مطرح نیست. اما چه ارزشهایی دارد؟ فهرست سانچز شامل شجاعت، مدرنیته، تکنولوژی و مراقبت‌های پزشکی بود. با هم جر و بحث کردیم. به او گفتم اگر ژنرال سانچز به یک بار انگلیسی برود و از مشتریان بخواهد با آرژانتین ارتباط برقرار کنند. همه از دیه‌گو مارادونا صحبت می‌کنند نه مراقبت‌های پزشکی سانچز این مسأله را قبول نداشت.» صحبت فالکلند را پیش کشیدم. آیا ژنرال‌ها سانچز با ژنرال انگیزه هم عقیده بود که شور عمومی ناشی از فتح جام جهانی ۱۹۷۸ م مشابه هیجان ناشی از ماجرای مالویناس بود؟ نگاه بی‌تفاوتی کرد. باید سه بار سوالم را تکرار می‌کردم. تا پاسخ مثبت بدهد او هم کم و بیش چینی نظری داشت.. (ص ۳۳۴ و ۳۳۵)

ادعاهای بی‌استناد، ژورنالیستی و یکجانبه نویسنده

«هر چه کشور محرومتر باشد. جام جهانی برایش اهمیت بیشتری دارد. این رقابت‌ها در نروژ و سوئیس تغییر اندکی ایجاد کرد. اما در رواندا جام جهانی به طور موقت آدم‌کشی‌ها را متوقف کرد. تمام قبایل رواندا از تیم نیجریه حمایت کردند. در حین جام جهانی تمام نیروهای مسلح ژنرال‌ها را روشن کردند دور تلویزیون جمع شدند. اما جام جهانی همیشه درگیری‌ها را ملتهب می‌کند و تعداد کشته‌شدگان از تعداد گل‌های رد و بدل شده هم فراتر می‌رود. در اواخر فقط کاتولیک‌ها از تیم ملی ایرلند حمایت می‌کردند. در هجدهم ژوئن پروتستان‌های مسلح به رستوران کاتولیک‌ها در دهکده لاتین آیلند حمله کردند در حالی که مشتریان مشغول تماشای فوتبال ایرلند ایتالیا بودند حمله کردند و شش کاتولیک را کشتند. وقتی ایرلند دومین بازی‌اش به مکزیک را باخت عبارت «زنده باد مکزیک» روی دیواری در حومه دوبلین پایتخت ایرلند نوشته شد. (ص ۳۸۳)

در آمریکای جنوبی سه رئیس جمهور در تلویزیون ظاهر شدند و از ترکیب تیم ملی کشورشان انتقاد کردند. سالیناس رئیس جمهور مکزیک پس از حذف تیم کشورش در برابر بلغارستان در تلویزیون گفت: «اگر پس از اخراج لوییز گارسیا، خط حمله مان را تقویت می کردیم. موقعیت های بیشتری نصیب مان می شد» منم رئیس جمهور آرژانتین هم مرتب نظراتش را بیان می کرد. رئیس جمهور بولیوی بازی های تیم خود را زنده می دید. وقتی از او پرسیدند چرا به اولویت های داخلی کشورش توجه ندارد پاسخ داد: «در بولیوی جام جهانی مهم ترین اولویت داخلی است. ایتمار فرانکو رئیس جمهور برزیل در حین بازی های جام جهانی به تلویزیون رفت و از کارلوس آلبرتو پیرا خواهش کرد تا از رونالدو مهاجم هفده ساله اش استفاده کنید. پذیرا توجهی به توصیه نکرد اما برای فرانکو مهم بود. در انتخابات ریاست جمهوری که چند ماه دیگر بود فرار بود وزیر سرمایه گذاری او فرناندو هنریکه کاردوسو و لولای سوسیالیست بود. یک، چهارم برزیلی ها گفته اند که بعد از مشخص شدن قهرمان جام جهانی تصمیم می گیرند به چه کسی رای دهند. اما چه مساله ای می تواند روی رای دهندگان شناور تأثیر بگذارد. یک دلال بورس در لندن که متخصص بورس آمریکای لاتین است این چنین توضیح می دهد که: «احساس این است که اگر برزیل قهرمان شود مردم به این نتیجه می رسند که اوضاع کلی کشور بد نیست و این به نفع هنریکوس کاردوسو است.» (ص ۳۸۴)

به روزرسانی کتاب و سکوت مترجم

اتهام به اسلام که در به روزرسانی کتاب آمده است نیز جالب است. می توان آن را نقشه راه آینده سیاست در مسیر فوتبال دانست. آن جا که آمریکا و غرب با نابودی شوروی به رویارویی با اسلام برآمدند و سخن از جنگ تمدن ها در نظریات سیاسی آمد و نویسنده نیز آن را در کتاب خود پیشنهاد می دهد. او با ادعاهای عجیب درباره استفاده از فوتبال توسط مسلمانان که او آن ها را تروریست می خواند از استفاده از فوتبال توسط آن ها اعلام هشدار می کند. یعنی در این بخش نویسنده هوشیارانه دشمن جدید را اسلام معرفی می کند و می گوید پیش از آن که دیر شود باید از فوتبال علیه آن ها استفاده کنیم.

«در اوایل ۱۹۹۴م اسامه بن لادن سه ماه در بند اقامت داشت. جایی که او با طرف داران و بانکداران ملاقات کرد چهار بار هم به تماشای بازی آرسنال رفت. پیش از بازگشت به سودان و در آستانه استرداد او به عربستان سعودی، از فروشگاه آرسنال برای پسرانش یادبودهای این باشگاه را برای پسرانش خریداری کرد. بن لادن در اکثر روزهای عمرش. غرق در فوتبال بود. در واقع این فوتبال بود که او را به سوی بنیادگرایی سوق داد. در نوجوانی در جده عربستان سعودی او یکی از چند نوجوانی بود که با تشویق معلم سوری مدرسه شان بعد از ظهرها در مدرسه می ماند با این وعده که بتواند فوتبال بازی کند.» (ص ۴۰۷)

کوپر در ادامه با اتهام مسلمانان به عقب ماندگی و عدم وجود رفاه و تفریح آنان را افرادی بیچاره می داند که چاره ای جز فوتبال ندارند. تو گویی ورزش های دیگر در میان مسلمانان رایج نیست. «شاید هیچ جا مثل شمال آفریقا و خاورمیانه فوتبال مورد علاقه نباشد. برای تروریست های منطقه فوتبال یک سرگرمی کامل است. (جالبه که به مسلمانان می گوید تروریست اما به پروتستانها و کاتولیک ها این برچسب را نمی زند!) یکی از دلایلی که فوتبال در این منطقه اهمیت دارد کمبود دیگر تفریحات است. برای یک مرد جوان در خاورمیانه که باید اوقات فراغتش را با دیگر جوانان سپری کند فوتبال تنها تفریح ممکن است. به همین دلیل در طرابلس پایتخت لیبی بازی دو باشگاه

بزرگ این شهر بیش از صد هزار نفر را به ورزشگاه می کشاند. در جوامعی مانند لیبی و عراق در دوره صدام حسین فوتبال می تواند لایه های پنهان را نیز نشان دهد. (ص ۴۰۸) مردم در عراق به فوتبال اهمیت بسیاری می دهند و با ماهواره فوتبال کشورهای اروپایی را پیگیری می کنند و با فوتبال از مسائل روزمره فارغ می شوند. (ص ۴۰۹) تروریست ها مدت ها است در دام فوتبال افتاده اند. برای آنها فوتبال فراتر از سرگرمی است. هر دو حرفه شباهت های مشخصی دارند..

اما افسوس فوتبال برای آنها دسترسی جهانی اش هست. تروریسم نوعی روابط عمومی است. هدف ایجاد بیشترین ترس با کمترین تلاش است. برای این کار آنها به دنبال عمومی ترین مکان ها و رویدادهای هستند. این یعنی ورزش. به همین دلیل گروه فلسطینی سپتامبر سیاه یازده ورزشکار اسرائیلی (صهیونی) را در المپیک مونیخ دزدیدند و آنها را کشتند. (ص ۴۱۳)

اسلام و تروریسم؟

لویی میژل مأمور سابق اطلاعات وزارت خارجه آمریکا، در سال ۲۰۰۵ م به من گفت: «از المپیک مونیخ تا به حال ۱۷۱ حمله تروریستی در ورزش را ثبت کرده است. انفجار هواپیمای حامل شمشیربازان کوبایی توسط جنایتکاران ضدکاسترو، کشتن بیست سرباز فیلیپینی در مسابقه ای ۱۹۸۷ م، بازیکنان سافت بال کانادا در تورنومنتی در شیلی و معروف ترین آنها منفجر کردن هواپیمای کره جنوبی توسط کره شمالی در سال ۱۹۸۷ م بود که تمام ۱۱۵ سرنشین آن کشته شدند. (ص ۴۱۴) پس از نقل قولی از اسامه بن لادن چنین می نویسد: «دیدگاه مانوی تروریست ها به جهان با دیدگاه مانوی هواداران فوتبال تلاقی کرده است. این بیش از هر چیزی که در هر جایی دیده بودم مصداق فوتبال علیه دشمن بود.» ص ۴۱۷ تهدید نمای مسلمانان و برنامه آنها برای استفاده از فوتبال توجیه اصلی تأسیس و حضور رژیم صهیونی در قلب جهان اسلام و تغییر یافت این منطقه در بلندمدت است. روزگاری بنا بر نقل تاریخی بخش های بسیار کوچکی در این منطقه در عهد عتیق این سرزمین برای بنی اسرائیل بوده است. اما بنی اسرائیل با تخلف و عهدشکنی مداوم از این منطقه رانده شدند و خداوند نیز آن ها را خاطر دنیاگرایی و عهدشکنی دچار عذاب کرد. برخی از یهودی ها با طراوت خورشید اسلام به اسلام گرویدند و به عهد الهی بازگشتند. اما بخش قابل توجهی نیز رو به دشمنی با اسلام و شخص گرامی رحمة للعالمین آوردند. امری که موجب شد تا قرآن کریم نیز به سرزنش آنها پردازد و آنها را دشمن شدید مومنان معرفی می کند.

حداقل توقع از مترجم

واقعا دانستن این که ایتمار اسم مشهور یهودی هست و نام رئیس جمهور برزیل بوده سخت است و پس از آن این نتیجه را بگیریم که احتمالا این رئیس جمهور یهودی در لابی صهیونیستی و یهودی باشد هم جای بررسی دارد. اما پاورقی تجزیه یوگسلاوی و ماجرای غمبار بوسنی که خیلی مساله پیچیده نبوده واقعا و در رسانه های ما هم مطرح شده است و مترجم کتاب هم در آن سالها حدود بیست سال داشته است. اتفاقا تعجب است که کسی آن را نداند یا این که به روایت ما از آن واقعه تلخ یعنی کشتار و نسل کشی بوسنی را قبول

نداشته باشد و یا مطالعه نکرده باشد. اما یک جا نیز فردوسی پور توضیحی متناسب با نگاه ما داده است. آن جا که در پاورقی توضیح معمر قذافی ذکری از نقش او در فقدان امام موسی صدر نیز آورده است.

منبع

ویکی‌پدیای فارسی و انگلیسی

کتاب فوتبال علیه دشمن

کتاب آرژانتین نوشته احمد علامه فلسفی، انتشارات فراروانشناسی